

می‌خواستند در ره‌ی پیامبر (ص) به کار گیرند آگاه ساخت. برادرش خود را شتابان به پیامبر (ص) رساند پیش از آنکه وی به یهود برسد، این راز را به او بازگفت. پیامبر (ص) بازگشت و فردای آن روز، بامدادان با گروه‌های پیکارگر به سوی بنی‌نضیر رفت و آنان را به محاصره گرفت و به ایشان گفت: تا شما پیمانی با من نبندید که به آن پایبند مانید، در زنه‌ار من نخواهید بود. بنی‌نضیر از پیمان بستن سرباز زدند. پیامبر و مسلمانان همان روز با آنان به کارزار پرداختند. سپس بنی‌نضیر را وا گذاشت و بامداد فردای آن روز، با سواران و جنگاوران خود، به بنی‌قریظه روی آورد و ایشان را به هم‌پیمانی با خود فراخواند و آنان با وی پیمان بستند، و پیامبر خدا از نزد بنی‌قریظه بازگشت و باز گروه‌های رزم‌آور مسلمان، روی به بنی‌نضیر آورد و با ایشان پیکار کرد تا سرانجام به کوچ تن‌در دادند و پذیرفتند که به جز جنگ‌افزار، تنها به اندازه بار شتر از دارایی خود بردارند. (سمهودی به حق می‌گوید: آنچه در بیان علت پیکار با بنی‌نضیر یاد شد، درست‌تر از روایت ابن‌اسحاق است).

۱. مراد کافران از «الله» غیر از خدای یکتای اسلام است. لفظ الله در اصل برای هر معبود به حق یا باطل وضع شده و سپس به معبود حق غلبه یافته است. عرب جاهلی قایل به الله به مفهوم معبودی چون دیگر اصنام یا برتر از آنها بوده، و رواج نام عبدالله و تیم الله و امثال آن پیش از اسلام در میان اعراب و به کار بردن تعبیر «باسمک اللهم = به نام تو یار خدایا» در آغاز نامه‌های کفار قریش که در همین کتاب ملاحظه می‌شود، دلیل این سخن است. — م.

### ۳

## عبدالله بن جحش در کمین قریش

ابن سعد، ۳/۱ ص ۶۳؛ ابن هشام ص ۴۲۳-۴۲۴؛ ابن خزم، ورق ۲۹ ب؛ طبری ص ۱۲۷۳-۱۲۷۴؛ تاریخ یعقوبی، ۷۱/۲-۷۲؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۵۶/۱؛ انساب، بلاذری ۳۷۱/۱.

مقابله کنید: مغازی، واقدی، ورق ۷ (نسخه چاپی ص ۱۳-۱۴)؛ مکاتیب الرسول، علی‌الاحمدی ش ۱۸۰، بمنقل از اعلام الوری، طبرسی؛ و بیهقی و الترالمشور، سیوطی ۱۵۱/۱. بنگرید: اشپرنگر، ۱۰۵/۳-۱۰۶.

پیامبر خدا — که درود خدا بر او باد — عبدالله بن جحش را روانه ساخت ... و نامه‌ای برای وی نوشت و به او دستور داد که نامه را مگر پس از دو روز راه پیمودن نخواند، آنگاه بدان بنگرد و به دنبال فرمانی که در نامه آمده است برود و هیچ‌یک از همراهان خود را ناخواسته وادار به همراهی خویش نسازد... وی با شگفتی دید که در آن نوشته شده است:

«وقتی نوشته مرا خواندی، همراه خود ادامه ده تا در نخله میان مکه و طائف فرود آیی، سپس در

آنجا در کمین قریش بمان و خبرهایی از ایشان را برای ما به دست آر»<sup>۳</sup>.

۱. و هشت گروه از مهاجران را نیز همراه وی گسیل داشت (ابن هشام، ۲/۲۵۲). م.
۲. چون عبدالله دو روز راه پیمود، نامه را گشود (ابن هشام، ۲/۲۵۲). م.
۳. واقدی و مقریزی آورده‌اند: پیامبر(ص) گفت: راه نجد را بمسوی چاههای آب در پیش گیر. گفت: وی پیش رفت تا به چاه بنی ضَمیره رسید و نامه را گشود. در نامه نوشته شده بود: «با نام خدا و برکات او پیش برو تا به بطن نخله رسی؛ هیچ‌یک از همراهان خود را، به همراهی خود وادار مساز. با کسانی که تو را همراهی کنند، در پی فرمان من تا به بطن نخله برو و در آنجا در کمین کاروان قریش بمان.» — بار کاروان، شراب، پوست دباغی شده و مویز بود که از طائف می‌آوردند. عبارت مقریزی نیز همانند واقدی است، جز آنکه در پایان آن آمده است: «با نام و برکات خدا، در نخله در کمین باش.»

(۳/الف)

عباس، پیامبر(ص) را از حمله أخذ آگاه می‌سازد.

أنساب الأشراف، بلاذری، ۳۱۳/۱؛ تاریخ یعقوبی، ۴۷/۲؛ ابن سعد، ۲/۱ ص ۲۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۱۱۴/۱.

أخذ... پس عباس بن عبدالمطلب، نامه زیر را به رسول خدا نوشت و او را از آهنگ قریش آگاه ساخت و گفت:

«آنگاه که نامه من به دست تو رسد، کاری را که می‌کردی به انجام رسان و دست به کار تدارک نیرو و جنگ‌افزار شو.»

وی نامه را همراه مردی از قبیله غفار که به مزدوری گرفته بود، فرستاد — (در روایت یعقوبی، مردی از جهینه یاد شده است) — پیامبر خدا(ص) در قباء بود که آن پیک غفاری رسید و نامه عباس را به وی داد. ابی بن کعب، نامه را برای پیامبر خواند؛ و پیامبر از وی خواست که مضمون نامه را پوشیده دارد.

(۳/ب، ج)

## برانگیختن قریش انصار را به دشمنی با پیامبر و پاسخ انصار به ایشان

المُحَبَّر، ابن خیب ص ۲۷۱-۲۷۳.

مقابله کنید: ابن هشام ص ۲۹۸-۲۹۹؛ بنگرید: (پیمان پیشین ۲/الف - ب).

هنگامی که پیامبر خدا به مدینه آمد، ابوسفیان بن حرب و اُبی بن خَلَف جُمَیحی نامه زیر را به انصار نوشتند:

«پس از عنوان: بی گمان ما پیکار با هیچ کس از قبایل عرب را ناخوشایندتر از جنگ با شما نمی دانیم، اما شما به مردی از قبیله ما روی آورده و پناهِش داده اید که از نظر خاندان، گرانمایه ترین و از دیدگاه پایگاه اجتماعی، والاترین فرد قوم ماست. روشن است که این رفتار، برای شما ننگ و پستی در پی خواهد داشت. بنابراین، دست ما را بر او باز گذارید. اگر نیکی در کار باشد که ما بدان نیکبخت‌تریم؛ و اگر جز آن باشد، باز سزاوارتر است که ما آن را بر عهده گیریم.»



کُعب بن مالک، در پیکار اُحُد این چکامه را که در آن از دوازده تن نماینده انصار نامبرده است، سرود و برای آن دو فرستاد:

«اُبی خَلَف را آگاه ساز که اندیشه‌ای پریشان و بیهوده در سر دارد، گاه آن فرار سینه است که مردم به آرمانهای خویش، دست یابند. خداوند آرزوی تورا تباه ساخت؛ به یقین، کارهای مردم در کمینگاه دید اوست؛ و او رفتار مردمان را می بیند و سخنانشان را می شنود.

به ابوسفیان بگویند که پرتو تابناک هدایت خدا، با آمدن احمد، به روان ما روشنی بخشیده است. از فراهم آوردن کاری که سر آن داری، چشم می پوش، در راه گردآوری سپاهی و پیکارگر، آنچه در توان داری به کار گیر.

این را بدان، آن روز که این مردم دست یاری و برادری بهم دادند، راه پیمان شکنی را به روی چون تویی بستند.

براء و پسر عمرو، و اَسْعَد و رافع، این راه را بر تو بستند.

اگر برای گشودن راهی که سَعْد و ساعدی بر تو بسته اند بکوشی، بی گمان، مُنیر، بینی تورا خواهد برید.

اگر هوای دستیابی به پیمان پسر ربیع را در سر داری، وی پیمان خویش را نخواهد گسست؛ آزمندیها، تورا آزمند نسازد و به طمع نیندازد.

عباده بن صامت قَوْلِی<sup>۲</sup> بر پیمان خویشان است و در جایگاهی بلند، دور از اندیشه‌ای که تو در راه

آن می‌کوشی، استوار ایستاده است.

نیز پسر رواجه، از سر پیمان نخواهد گذشت، زیرا که پیمان‌شکنی در نظر وی چون زهر، کشنده است.

ابوهیثم نیز بر چنین پیمان‌هایی سخت پایدار و در برابر تعهد خویش، فروتن و خرسند است. اگر در اندیشه پسر خضیر هستی، وی گرفتار دام آزمندی تو نخواهد گشت، آیا از گمراهی ابلهانه باز نمی‌گردی؟

سعد از مردان قبیله عمرو بن عوف، خود را از کاری که تو در راه آن می‌کوشی، دور نگاه خواهد داشت.

اینان ستارگانی هستند که هر گاه یکی از آنان از تو دور گردد، دیگری در دل شب تار، همراه با نحوستِ درخور تو، بر تو پدیدار خواهد گشت»<sup>۲</sup>.

۱. واژه «خان» در اینجا از اُخْتِنِ الْقَوْمِ: خانِ لَهُمْ آن یَتَلَمَّعُوا مَا أَمْلُوه. یعنی زمان آن رسیده است که مردم، به خواسته‌های خویش، دست یابند، گرفته شده است (لسان، ۱۳۶/۱۳). م.

۲. این قبیله را از آن رو به این نام خوانده‌اند که هر گاه کسی به آنان پناهنده می‌گشت، بخشی از دارایی خود را به وی می‌بخشیدند و می‌گفتند: «قَوْلٌ بِه بَيْتْرَبَ حَيْثُ شِئْتَ»: آن را به هر جای شهر یثرب که می‌خواهی ببر (ابن‌هشام، ۷۴/۲). م.

۳. برای آشنایی بیشتر با نقبای دوازده‌گانه، بنگر: (پیمان ۱۰۰/۵ بیعت در عقبه سوم، پانوشت مربوط به نقباء). م.

(د/۳)

### نامه پیامبر(ص) به عمّ خویش عباس

الاستیعاب، ابن عبدالبرش ۲۰۳۴؛ تهذیب‌التهذیب، ابن حجر، ۵/ش ۲۱۴؛ بس ۱/۴ ص ۲۱.

عباس بن عبدالمطلب — (که) گفته‌اند اسلام وی رضی‌الله عنه، پیش از بئر بوده است — خبرهای مشرکان را برای پیامبر(ص) می‌نوشته است.... او دوست داشت که نزد پیامبر رود؛ ولی پیامبر(ص) به‌وی نوشت: بی‌گمان، ماننن تو در مکه بهتر است.

در روایت ابن‌سعد: بهراستی که ماننن تو، خود پیکاری شایسته است. در روایت ابن‌حجر آمده است: ای عمّ من! در جایگاه خویش که در آن بهسر می‌بری، بمان؛ زیرا که خداوند، به‌نوبت تو امر هجرت را به‌پایان رسانیده، چنان‌که با آمدن من، به پیامبری پایان بخشیده است.

## نامه ابوسفیان به پیامبر(ص) پیش از جنگ خندق

کتاب السیره، محمد بن جریر طبری، به روایت شیخ ابوالحسن بکری، (نسخه خطی ایاصوفیا، شماره ۳۲۴۸). در کتابهای ماخذ و مرجع، نشانی از این نامه ندیده‌ایم و نیز این نامه، با توجه به شیوه نگارش آن، نمی‌تواند درست باشد.

پس از عنوان: تو دلاوران ما را کشته‌ای، و کودکانشان را بی‌پدر و زنانشان را بی‌شوهر ساخته‌ای؛ اکنون قبایل و عشایر، به آهنگ پیکار با تو و از میان بردن زخمهای شمشیر تو، گردهم آمده‌اند. یکی به‌سوی تو روانه کرده و نیمی از خرماهای مدینه را خواستار گشته‌ایم. اگر خواسته ما را بپذیری، ما را با تو کاری نیست، وگرنه، تو را به ویرانی خانه‌ها و از میان بردن نشانه‌های آبادانی، پیشاپیش هشدار می‌دهیم.

همه یزاریان<sup>۱</sup> در راه یاری لات<sup>۲</sup>، در خانه کعبه، همداستان گشته‌اند. شیرمردان قبیله قریش، سوار بر اسبان تیزتک<sup>۳</sup> آتشین سم، روی بر تو آورده‌اند.

پیامبر به علی فرمود که پاسخ نامه را چنین بنویسد و او نوشت:  
به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

نامه مشرکان، منافقان، کافران و دشمنان رسید و معنی سخن شما را دریافتم. سوگند به خدا که پاسخی جز سر نیزه‌ها و لبه تیز تیغها برایتان ندارم. وای بر شما! از پرستش بتها باز گردید. زخم تیغ، دونیم گشتن سرها، ویرانی خانه‌ها و نابود شدن نشانه‌های آبادانی، شما را هشدار باد. «هرکس پیرو راستی گردد، از عذاب خدا به‌دور می‌ماند».

هان ای پیک! با زبانی به تیزی شمشیرها، پیام مرا به قریش برسان:

هان! به دیدار شمشیرهایی بشتابید که با تنها و سرهای شما آشنا هستند.

۱. یزار بن معن بن عدنان؛ نیای بزرگ قریش بود (الاشتقاق ص ۳۰؛ جمهره ص ۹-۱۰). م.
۲. لات که در قرآن نیز از آن یاد شده است: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْفُؤَادَ» (سوره نجم/۱۹). بتی بوده است در شکل صخره‌ای مربع، این بت جدیدتر از مناة بود و در طائف قرار داشت؛ و قریش و همه تازیان پیوسته آن را گرامی می‌داشتند، تا اینکه قبیله ثقیف به اسلام روی آورد. آنگاه به دستور پیامبر، آن را شکستند و به آتش کشیدند (الأصنام ص ۱۶-۱۷). م.
۳. (سوره طه/ ۳۸؛ نیز بنگرید: مجمع البیان، ۱۳/۴). م.



## نامه ابوسفیان به پیامبر(ص) به هنگام خندق

مغازی واقدی (نسخه خطی موزه بریتانیا) ورق ۱۱۳؛ کتاب النزاع والتخاصم فیما بین بنی أمیه وبنی هاشم، مقریزی (نسخه خطی نورعثمانی در استانبول، ورق ۹)؛ انساب الأشراف، بلاذری، ۳۵۸/۱-۳۵۹ (نسخه خطی دارالکتب مصر)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۲۳۹/۱-۲۴۰.

چون قریش از درنگ (در پس خندق) به ستوه آمدند، ابوسفیان نامه‌ای نوشت و همراه ابوسلمه خُشنی فرستاد. چون وی نامه را آورد، پیامبر(ص) ابی بن کعب را فراخواند و با وی به درون چادر خویش رفت و ابی، نامه را بر پیامبر خواند:

«خدایا به نام تو<sup>۱</sup>. به لات، به عزی و [به إساف و نائله و هبل]<sup>۲</sup> سوگند که من با انبوه مردم خویش، بدین آهنگ به سوی تو آمده بودم که ریشه تو و یارانت را آنچنان برکنم که دیگر هیچگاه به سوی تو بازنگردیم؛ ولی دریافتیم که دیدار ما را خوش نداشته و گودالها و کنده‌ها ساخته‌ای. ای کاش می‌دانستم چه کسی این کار را به تو آموخته است! اگر از سوی شما بازگردیم، در انتظار پیکاری چون پیکار اُحد باشید، تا از رهگذر آن، زنانمان را یاری دهیم»<sup>۳</sup>.

پیامبر خدا(ص) در پاسخ ابوسفیان نوشت:

از محمد پیامبر خدا(ص) به ابوسفیان بن حرب. پس از سپاس و ستایش خدا، [نامه تو به دست من رسید و] از دیرباز در برابر خدا غرورت فریفته است<sup>۴</sup>. اما آنچه یاد کرده‌ای که با انبوه مردم خود سوی ما آمده‌ای، و تا بن ما را برنیفگنی باز نخواهی گشت؛ این، فرمان خداست که میان تو و اندیشه‌ات جدایی می‌افکند و فرجام نیک را نصیب ما می‌گرداند تا تو دیگر بار، نام لات و عزی بر زبان نیاوری. و اما آن سخن تو که گفתי: کننن گودال را چه کسی به من آموخته است، خداوند برای برانگیختن خشم تو و یارانت، ساختن آن را به من آموخت. بی‌گمان روزی بر تو خواهد آمد که در آن روز، من [لات و عزی] و إساف و نائله و هبل را درهم خواهم شکست تا درستی سخنانم را به یاد تو آورم.

۱. متن «باسمک اللهم = به نام تو معبود» بنگرید؛ پانوش ۱ پیمان ۲ همین کتاب. م.
۲. این پنج بت، از بت‌های نامدار تازیان بودند و همه تازیان، آنها را بزرگ می‌دانستند (الأصنام ص ۱۶-۲۹. نیز بنگرید؛ پانوش پیمان ۴-۵). م.
۳. واقدی از ابراهیم پسر جعفر، و او از پدرش روایت کرده است که در نامه ابوسفیان آمده بود: «تو به راستی دانسته‌ای که من در کاروان قریش بودم و یاران تو را در احیا(؟) دیدم؛ تا آنکه با افراد من روبه‌رو گشتی و بی‌حضور من در آن برخورد، آسیبی بسیار به آنان رساندی. سپس در درون شهرتان با شما پیکار کردیم و کشتار نمودیم و هستی شما را به آتش کشیدیم (یعنی در جنگ السویق). پس از آن، در اُحد با تو پیکار کردم. شمار کشتگان شما در این جنگ، همانند کشتگان



در پیکار بتر بود. سپس با انبوه مردم خود و آنان که به ما پیوسته بودند، به جنگ خنق شتافتیم؛ ولی شما گودالها کندید و از خانه‌های خود بیرون نیامدید».

در *إمتاع الأسماع* مقریزی آمده است: «می‌گویند: نامه ابوسفیان چنین بوده است: بی‌گمان دانسته‌ای که من آنگاه که در کاروان قریش بودم، یاران تو را در باصا(?) دیدم. هواداران تو حتی به مویی از ما دست نیافتند، و در برابر حمله‌های ما، تنها با کف دستهایشان، به دفاع از خویشان پرداختند». ترجمه بقیه این بند، همانند بند بالا است.

۴. در *مجمع‌البیان*، ۲۳۹/۵ آمده است: «از رهگذر بردباری خدا، شیطان شما را فریفته است». — م.

## ۸

سازش با غطفان<sup>۱</sup> برای شکست قریش در جنگ خندق

ابن هشام ص ۶۷۶؛ طبری ص ۱۴۷۴؛ ابن سعد، ۲/۱ ص ۵۲-۵۳؛ *إمتاع الأسماع*، مقریزی، ۲۳۵/۱.

نزدیک به يك ماه بر پیامبر خدا و مشرکان گذشت. در این مدت، به‌جز تیراندازی از دو سوی و محاصره شهر مدینه، کاری از پیش نرفت. چون کار بر مسلمانان دشوار گشت، رسول خدا(ص) کسی را نزد عیث بن حصن و حارث بن عوف دو فرمانروای قبیله غطفان فرستاد و به آنان پیام داد: در صورتی که با همراهان خود، از نبرد با او و یارانش، دست بدارند و راه خویش گیرند، وی يك سوم از محصول مدینه را به‌اینان خواهد داد. سپس صلحی میان پیامبر و آنان انجام گرفت و پیمان‌نامه‌ای نیز نوشته شد؛ ولی جز همان پیمان نهانی، گواهی یا امضای صلحی صورت نپذیرفت.

هنگامی که پیامبر در این باره به رایزنی پرداخت... سعد بن معاذ<sup>۲</sup> گفت: ای پیامبر خدا ما روزگار بت‌پرستی را با این مردم به‌سر بردیم. اینان اندیشه خوردن حتی يك دانه از این خرماها را جز از راه مهمانی یا خریدن آنها از ما، در سر خود راه نمی‌دادند. اکنون که خداوند از رهگذر دین اسلام و پیامبر خود، ما را بزرگ و ارجمند داشته است، دارایی خویش را به آنان دهیم؟ سوگند به خدا که جز شمشیر چیزی به آنان نخواهیم داد، تا خداوند، خود میان ما و ایشان داوری کند. پیامبر خدا به سعد گفت: آنچه صلاح می‌دانی بکن. پس سعد بن معاذ، پیمان‌نامه را گرفت و نوشته آن را پاك کرد. متن این نامه، به‌دست نیامده است.

۱. غطفان: قبیله بزرگی از سعد قیس است (الاشقاق، ۲۴۹؛ جمهره، ۲۴۸). — م.  
 ۲. سعد پسر معاذ پسر نعمان از قبیله عبدالأشهل و از صحابیان بلندپایه بود. در جنگ بتر همراه مسلمانان پیکار کرد و در جنگ خنق شهید گشت (جمهره ص ۳۳۹). — م.



فرمان نامه‌ای به ثَمَامَة بنِ اَثَالِ حَنْفِيٍّ<sup>۱</sup>

این هشام ص ۹۹۷-۹۹۸؛ الاستیعاب ش ۲۷۹؛ بحن ۲/۲۴۷ (یاش ۷۳۵۵)؛ سُننِ سَعِيدِ بنِ منصور؛ بخش دوم، ش ۲۶۱۳.  
مقابله کنید: صحیح بخاری ۱/۷۰/۶۴.  
نیز بنگرید: (پیمان ۶۸/ب).

سپاهیانی از آن پیامبر خدا (ص) بیرون رفتند و مردی از قبیلهٔ بنی حنیفه را که نمی‌دانستند کیست، دستگیر کردند و نزد پیامبر خدا (ص) آوردند... پیامبر خدا (ص) در گذشته نزد این شخص می‌رفته و می‌گفته است: «ای ثَمَامَة اسلام بیاور». وی در پاسخ می‌گفته است: «ای محمد بس کن. اگر مرا بکشی، کسی را کشته‌ای که خویشانش به خونخواهی وی برخوانند خاست، و اگر خواستار فدیه و سربها هستی آنچه می‌خواهی بگو». پیامبر بر وی بزرگواری نمود و او را آزاد ساخت. ثَمَامَة بیرون رفت. خود را شستشو داد و پاک گشت و آنگاه نزد رسول خدا (ص) بازگشته دست یاری به وی داد و اسلام پذیرفت... سپس برای گزاردن حج عمره به مکه بازگشت. مردم به‌وی گفتند: «ای ثَمَامَة کودک شده‌ای؟» گفت: نه، ولی پیروی دین محمد را که بهترین آیین است، برگزیدم. سوگند به خدا که بی‌دستوری پیامبر خدا، دانه‌ای از یمامه به مکه برند و از این راه به دشمنان اسلام، زیان رسانید.

مردم مکه به پیامبر (ص) نوشتند:

«تو مردم را به نگهداشت پیوند خویشاوندی فرمان می‌دهی، در صورتی که خود پیوند خویشی ما را گسسته‌ای!»<sup>۲</sup>.

«پیامبر خدا به ثَمَامَة فرمانی نوشت که ایشان را در حمل کالا آزاد گذارد - و این، پیش از صلح حَذِیْبِیَه بود»<sup>۳</sup>.

متن این فرمان نقل نشده است.

۱. ثَمَامَة پسر اَثَالِ پسر نَعْمَان، از بنی‌نُجَیبه تیره‌ای از قبیلهٔ بنی حنیفه و یکی از صحابهٔ پیامبر بود (جمهره ص ۳۱۲). - م.  
۲. الاستیعاب: آگاهی ما از تو این است که مردم را به نگهداشت خویشاوندی فراموشی و تشویق می‌کنی، در صورتی که ثَمَامَة راه ارزاق را بر ما بسته و ما را به رنج افکنده است. چنانچه درست می‌دانی که به وی فرمانی دهی تا ما را در حمل کالا آزاد گذارد، چنین کن.

۳. الاستیعاب: پس پیامبر خدا (ص) به ثَمَامَة نوشت: قبیلهٔ مرا در حمل ارزاق آزاد گذار.





۱۰/الف

## مبادله رهاورد، میان پیامبر(ص) و ابوسفیان

بع ش ۶۳۱

مقابله کنید: شرح السير الکبیر، سرخسی باب ۱۳-۷۰/۱؛ المبسوط، نیز سرخسی ۹۲/۱۰.

در سال پنجم هجری مردم مکه دچار خشکسالی گشتند و به دلیل درگیری با مسلمانان، نتوانستند مُشکهای خود را صادر کنند، یا کاروانهای مُشک خود را روانه سازند. پیامبر(ص) خواست که دل آنان را به دست آورد؛ از این رو، همراه عمرو بن امیه ضمیری مقداری خرمای خوب<sup>۱</sup>، برای ابوسفیان که در مکه بود، اهدا کرد و نامه‌ای نیز به وی نوشت و از او درخواست پوست کرد. متن این نامه نقل شده است.

«سپس ابوسفیان، خواسته پیامبر را به وی اهدا کرد.»

۱. خرمایی که پیامبر برای ابوسفیان فرستاده بود، عَجْوَه نام داشت. العجوة ضرب من أجود التمر، عَجْوَه یکی از بهترین نوع خرما است. گویند که پیامبر(ص) درخت آن را در مدینه کاشته بوده است (کتاب العین ۱۸۳/۲؛ الفائق ۱۰۹/۱ و ۴۴۵، ۳۹۵/۲). م.

۱۱

## هُدْنَةُ الْحُدَيْبِيَّةِ

(۱) يَا سَوْكَ اللَّهُمَّ.

(۲) هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو.

(۳) وَأَصْطَلَحَا عَلَيَّ وَضَعِ الْحَرْبِ عَنِ النَّاسِ عَشْرَ سِنِينَ يَأْمَنُ فِيهِنَّ النَّاسُ وَيَكْفُ بِعَضُّهُمُ عَنِ بَعْضِ.

(۴) [عَلَى أَنَّهُ مَنْ قَدِمَ مَكَّةَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا أَوْ يَتَّقِي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَهُوَ آمِنٌ عَلَى دَمِهِ وَمَالِهِ، وَمَنْ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ قُرَيْشٍ مُجْتَازًا إِلَى مِصْرَ أَوْ إِلَى الشَّامِ يَتَّقِي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَهُوَ آمِنٌ عَلَى دَمِهِ وَمَالِهِ].

(۵) عَلَى أَنَّهُ مَنْ أَتَى مُحَمَّدًا مِنْ قُرَيْشٍ بِغَيْرِ إِذْنٍ وَلَيْتَهُ رَكَّةٌ عَلَيْهِمْ، وَمَنْ جَاءَ قُرَيْشًا مِنْ مَعِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَرْتُوهُ عَلَيْهِ.

- (۶) وَأَنْ يَبْنِيَا عَيْبَةً مَكْفُوفَةً، وَإِنَّهُ لَا إِسْلَالَ وَلَا إِغْلَالَ.
- (۷) وَأَنَّ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَدْخُلَ فِي عَقْدِ مُحَمَّدٍ وَعَهْدِهِ دَخَلَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَدْخُلَ فِي عَقْدِ قُرَيْشٍ وَعَهْدِهِمْ دَخَلَ فِيهِ.
- فتَوَاتَبَتْ خِزَاعَةٌ فَقَالُوا: «نَحْنُ فِي عَقْدِ مُحَمَّدٍ وَعَهْدِهِ، وَتَوَاتَبَتْ بَنُو بَكْرِ فَقَالُوا: «نَحْنُ فِي عَقْدِ قُرَيْشٍ وَعَهْدِهِمْ». [أَنْظُرِ الْوَيْقَةَ رَقْمَ ۷۲ أَذْنَاهُ] -
- (۸) وَأَنْتَ تَرْجِعُ عَنَّا عَامَكَ هَذَا، فَلَا تَدْخُلُ عَلَيْنَا مَكَّةَ، وَأَنْتَ إِذَا كَانَ عَامٌ قَابِلٌ، خَرَجْنَا عَنْكَ فَتَدْخُلُهَا بِأَصْحَابِكَ فَأَقَمْتَ بِهَا ثَلَاثًا، مَعَكَ سِلَاحُ الرَّأْيِبِ: السُّيُوفُ فِي الْقُرْبِ، وَلَا تَدْخُلُهَا بِغَيْرِهَا.
- (۹) [وَعَلَى أَنْ هَذَا الْهَدْيِ حَيْثُ مَا جِئْنَاهُ وَمَجَلَهُ فَلَا تُقَدِّمُهُ عَلَيْنَا].
- (۱۰) ... أَشْهَدُ عَلَى الصُّلْحِ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُهَيْلٍ، وَبْنُ عَمْرٍو، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَمَحْمُودُ بْنُ مَسْلَمَةَ.
- وَمِكَرَزُ بْنُ حَفْصٍ (و...؟ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).
- وَعَلَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَكَتَبَ.

## پیمان صلح یا آتش بس خدیبیه<sup>۱</sup>

ابن هشام ص ۷۴۷-۷۴۸؛ ابن إسحاق (ترجمه فارسی)، ورق ۱۷۰؛ تفسیر طبری، ۵۵/۲۶؛  
 المغازی، واقدی (نسخه خطی موزه بریتانیا)، ورق ۱۴۰ (نسخه چاپی ص ۶۱۱-۶۱۲)؛ ابن سعد،  
 ۱/۲ ص ۷۰-۷۱؛ نیز ۷۳-۷۴؛ طبری ص ۱۵۴۶-۱۵۴۷؛ عبدالمنعم خان، ش ۶۰ به نقل سه  
 روایت از احمد حنبل و جز او؛ ابن زنجویه، کتاب الأموال (خطی بوردور، ترکیه) ورق ۵۴ الف، ب؛  
 باقلانی، إعجاز القرآن (مصر ۱۳۱۵ هـ) ص ۶۴؛ سیره الطبری، روایت البکری؛ فصل الخدیبیه  
 (نسخه خطی ایاصوفیا)؛ ابن کثیر، ۱/۴-۱۶۸-۱۶۹؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ۳۴۹/۱-۳۵۱؛  
 الوفاء، ابن جوزی ص ۶۹۸-۶۹۹؛ الخلیف ۲/۲-۲۵؛ بحن ۴/۳۲۵-۳۲۸، ۳۳۱؛ إمتاع  
 الأسماع، مقریزی، ۱/۲۹۷-۲۹۸؛ «الرسالة العثمانية، جاحظ ۷۰، ۷۷-۸۱ دوبار.  
 مقابله کنید: شرح السیر الکبیر، سرخسی ۶۱/۴؛ المبسوط، سرخسی ۱۶۹/۳۰؛ کنز العمال ج ۵  
 ش ۵۵۳۶-۵۵۳۴ از ابن ابی شیبہ؛ بط ش ۲۶؛ تاریخ یعقوبی ۵۵/۲؛ ابو عبید ش ۴۴۱-۴۴۴؛  
 صحیح بخاری، ۶۴، ۴۳، ۶۴، ۳۹/۳۵، ۵۳، ۶، ۷، ۵۴، ۱؛ بیو ص ۱۲۹. برای مآخذ دیگر  
 بنگرید: ونسنگ، مفتاح کنوز السنه، کلمه حدیبیه؛ المعجم المفهرس، از ونسنگ، کلمه صالح و  
 اصطلاح؛ إرشاد الساری، قسطلانی ۱۵۸/۸؛ کتاب الشروط، طحاوی، نیویورک ۱۹۷۲ ج

۴/۱-۵؛ ب ۳۸۸/۲.

بنگرید: کایتانی ۶:۳۴؛ هفیننگ، پیوست سوم؛ اشپرنگر ۳/۲۴۶ (وی متن دیگری نیز از تیمی یاد می‌کند).

۱. بار خدایا به نام تو<sup>۲</sup>.
۲. این پیمان صلحی است که محمد<sup>۳</sup> بن عبدالله و سهیل بن عمرو، بر آن هماهنگ گشته‌اند.
۳. آن دو پذیرفتند که مدت ده سال مردم را از کارزار، دور نگاه دارند و در این مدت، مردم از آرامش برخوردار باشند و از درگیری و ستیز بپرهیزند.
۴. [هرکس از یاران محمد که به قصد گزاردن حج یا عمره و یا سوداگری و تجارت به مکه درآید، جان و مالش در امان باشد؛ و هرکس از قریش نیز که برای تجارت و رفتن به مصر یا شام، از مدینه گذر کند، جان و مال وی در امان باشد].
۵. هرکس از قریش، بی‌اجازه سرپرست خویش، نزد محمد آید، وی او را به قریش بازگرداند؛ ولی هر یک از همراهان محمد که نزد قریش رود، او را به محمد بازگردانند.
۶. دلهای ما گنجینه استوار راستی و وفاداری است<sup>۴</sup>، و نباید دزدی و خیانت در میان باشد.
۷. هرکس می‌خواهد به محمد پیوندد و به پیمان او درآید، چنان کند و هرکس می‌خواهد به قریش پیوندد و با ایشان هم‌پیمان گردد، چنان کند. به دنبال این سخنان، افراد قبیله خزاعه به پا خاستند و گفتند: «ما به محمد پیوستیم و هم‌پیمان او هستیم» و کسان قبیله بکر برخاستند و گفتند: «ما در پیوند و پیمان قریش هستیم». [بنگرید: پایین پیمان نامه شماره ۷۲].
۸. ای محمد تو امسال از اینجا بازگرد و به درون مکه نزد ما میا. سال آینده ما از مکه بیرون می‌رویم. تو و یارانت به مکه آمده سه روز در آنجا می‌مانید. لازم است که تنها، سلاح مرد سواره را همراه داشته باشید: شمشیرهایتان در نیامها باشد، و به جز این حال به مکه میا.
۹. [کشتن قربانی و زمان آن، همان است که پذیرفته‌ایم، آن را پیش از ما انجام مده]<sup>۵</sup>.
۱۰. مردانی از مسلمانان و مشرکان، بر این پیمان گواه گشتند. از مسلمانان: ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن سهیل بن عمرو، سعد بن ابی وقاص، محمود بن مسلمه و علی بن ابوطالب که متن پیمان را نیز همو نوشت؛ و میکرز بن حفص (و...؟ از مشرکان).



چنان که خواهد آمد، ابو عبید، بلاذری و بخاری، تنها عبارتهایی از این متن را می‌آورند: ابو عبید: «این پیمانی است که محمد پسر عبدالله، با مردم شهر مکه بسته است که: محمد با هیچ سلاحی جز با شمشیر در نیام، بدین شهر گام نهد، و هیچ‌یک از مردم آن را که آهنگ پیروی از وی دارد، از شهر بیرون نبرد؛ نیز هیچ‌کس از یاران خود را که قصد ماندن

دارد، از مانن در مکه باز ندارد (الأموال، ش ۴۴۳).

«قریش به مدت چهار سال، با پیامبر خدا(ص) صلح کردند که در آن مدت از سوی یکدیگر در امان باشند و پیمان شکنی و خیانت را کنار گذارند. هر کس به قصد گزاردن حج یا عمره و یا رفتن به یمن یا طائف به مکه آید، در امان باشد. هر کس از مشرکان که به آهنگ شام یا خاور زمین به مدینه آید، در امان باشد. هر کس از مردم مکه با اندیشه گرویدن به اسلام، به نزد پیامبر خدا(ص) آید، وی را به سوی قریش بازگرداند؛ ولی هر یک از مسلمانان را که نزد قریش رود، به محمد بازگردانند» (الأموال ص ۴۴۱، بلاذری نیز بخشی از آن را آورده است).

«این پیمان صلحی است که محمد بن عبدالله(ص) بسته است (الأموال ش ۴۴۴). **فُتُوْحُ الْبُلْدَانِ، بِلَاذْرِي:** «و این که هر کس بخواهد به پیمان محمد هر آید، بتواند. نیز هر کس بخواهد هم پیمان قریش گردد، بتواند. هر کس از یاران رسول خدا(ص) نزد قریش رود، او را به پیامبر بازگردانند، ولی هر کس از قریش یا هم پیمانان ایشان، نزد پیامبر آید، او را به قریش بازگردانند (ص ۳۵-۳۶).

**أَنْسَابُ الْأَنْشَرِافِ بِلَاذْرِي وَ إِمْتَاعُ الْأَسْمَاعِ مَقْرِيْزِي:** «خدایا به نام تو. این پیمان صلحی است که محمد بن عبدالله(ص) و سهیل بن عمرو، بر آن همدستان گشته اند: آن دو پذیرفتند که مدت ده سال، جنگ و ستیز را رها سازند و مردم در این مدت، بی درگیری و پیکار، در آرامش به سر برند. پذیرفتند که گرد دزدی و خیانت نگردند و دل‌هایشان گنجینه استوار راستی و پیمان‌داری باشد.

هر کس دوستدار پیمان محمد باشد، به پیمان وی در آید. نیز هر کس بخواهد با قریش هم پیمان گردد، به پیمان ایشان در آید.

هر کس بی اجازه سرپرست خویش نزد محمد آید، وی او را به قریش بازگرداند. (أنساب الأشراف ۱/۵۵۰؛ تفسیر طبری ۵۵/۲۶ ذیل آیه «هم الذين كفروا و صئوكم» سورة فتح آیه ۲۵).

ابن سعد آورده است: هر کس از مسلمانان نزد ما آید، وی را به سوی شما بازمی گردانیم.<sup>۷</sup> پیامبر خدا(ص) در زیر نامه نوشت: ما و شما نسبت به متن این پیمان نامه متعهد هستیم.<sup>۸</sup> (طبقات ابن سعد، ۱/۲ ص ۷۴).

۷. حَذِيْبِيَّة: به ضم «ح»، فتح «د»، سکون «ی»، کسر «ب» و تشدید و تخفیف «ی» آخر. مردم مدینه، آن را با تشدید (حَذِيْبِيَّة) و مردم عراق، بی تشدید (حَذِيْبِيَّة) می خوانند. حَذِيْبِيَّة نام روستایی متوسط و نه چندان بزرگ است. آن را به نام چاهی به همین نام که در آنجا بوده است، نامیده اند. مسجد شجره که یاران پیامبر(ص) در آنجا در زیر درختی با وی بیعت



- کردند، نیز در حدیبیه است. از حُدیبیه تا مکه، يك منزل و از آنجا تا مدینه، نه منزل راه است (یاقوت، ۲۲۲/۲. نیز بنگرید: صحیح بخاری، ۱۵۶/۶). م.
۲. در آغاز این پیمان، پیامبر به علی گفت: بنویس: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سهیل نماینده قریش گفت: من این جمله را نمی‌شناسم ولی بنویس: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، پیامبر (ص) گفت: همین جمله را بنویس و علی نیز همان را نوشت (ابن‌هشام، ۳۳۱/۳؛ ابن‌اسحاق، ترجمه فارسی، ۸۱۱/۲). م.
۳. پیامبر به علی گفت: بنویس: ... محمد رسول الله، سهیل پسر عمرو گفت: اگر من گواهی می‌دادم که تو پیامبر خدا هستی، یا تو پیکار نمی‌کردم. تو نام خود و نام پدرت را بنویس؛ و پیامبر نیز چنین کرد (ابن‌هشام، ۳۳۲/۳؛ ابن‌اسحاق، ترجمه فارسی، ۸۱۱/۲؛ ابو عبید ش ۴۴۴). م.
- هنگام نگارش پیمان صفین نیز مناقشه‌ای چنین بر سر درج عنوان «امیرالمؤمنین» پس از نام علی (ع) پیش آمد و معاویه گفت: اگر من پذیرفته بودم که علی امیر مؤمنان است با وی نمی‌جنگیدم و چون این سخن را به امیرالمؤمنین (ع) بازگفتند، فرمود: «تاریخ تکرار می‌شود، به خدا سوگند که این ماجرا به نگارش آن نامه‌ای ماند که من روز صلح حدیبیه از جانب پیامبر خدا (ص) به خط خود نگاشتم...» بنگرید: پیکار صفین، از نصر بن مزاحم، ترجمه پرویز اتابکی، ص ۷۰۱-۷۰۳. م.
۴. متن «بیننا عبیه مکفوفه» ابن قتیبه می‌گوید: قوله فی کتاب صلح: «وَإِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ عَيْبَةٌ مَكْفُوفَةٌ» يُرِيدُ صَنَعَ تَقِيًّا مِنَ الْفَلِّ وَالْقِدَاوَةِ یعنی دارای دلی پاک از ناپکاری و دشمنی باشیم (تاویل مشکل القرآن، ص ۴۳۴). م.
۵. بنگرید: (لسان، ۱۶۳/۱۱-۱۶۴ و ۳۵۶/۱۵). م.
۶. چون دنباله پاورقی که از مآخذ زیرین نقل گشته است، ناهماهنگی بنیادینی با متن نداشت، از این‌رو، تنها با یاد کردن مآخذ، از تکرار محتوای متن پرهیز گشت. روایتهای دیگر عبارتند از: روایت جاحظ، ابن‌زنجویه، باقلانی، ابن‌الجوزی، قسطلانی، طحاوی و عبدالمنعم‌خان. م.
۷. این سخن را قریش به مسلمانان گفتند. م.
۸. دو جمله بالا را که ابن‌سعد آورده است، در مآخذ دیگر، به‌چشم نمی‌خورند. م.

## نامه قریش به پیامبر درباره درخواست بازگردانیدن کسی که از نزد ایشان گریخته بود

مغازی واقیدی، ورق ۱۴۲ ب (نسخه چاپی ص ۶۲۴-۶۲۵؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۳۰۳/۱. مقابله کنید: ابن‌هشام ص ۷۵۱-۷۵۲؛ طبری ص ۱۵۵۱.

پس از انجام گرفتن پیمان صلح حُدیبیه، ابوبصیر<sup>۱</sup> گریخت و به پیامبر خدا (ص) پیوست. پس ازهر بن عبدعوف و اخنس بن شریق بن عمرو بن وهب ثقفی، وابسته به بنی‌زهره، از قریش درباره او نامه‌ای نوشتند و مردی از قبیله بنی‌عامر بن لوی را همراه با یکی از موالی خود فرستادند. آن دو به حضور پیامبر خدا (ص) آمدند و نامه ازهر و اخنس را تقدیم کردند. گویند ابوبصیر نیز خود ثقفی، و

همچون اخنس بن شریق از موالی بنی‌زهرة بود. در آن نامه نوشته شده بود: بی‌شک، دانسته‌ای که ما چه شرطهایی را پذیرفته‌ایم و درباره‌ بازگردانیدن آن کس از یاران ما که نزد تو آید، چگونه گواه گشته‌ایم. از این‌رو، خویش ما را به ما بازگردان.

۱. ابوبصیر غنبة پسر اُسَید پسر جاریه: یکی از مسلمانانی بود که اجازه بیرون رفتن از مکه را نداشت. م.

(۱۲/الف)

### پیامبر(ص) خالد بن ولید را به اسلام فرامی‌خواند

دلائل النبوة، بیهقی (خطی کوپرولو، استانبول) ورق ۲۶۴/ب، البدایه، ابن کثیر ۲۳۹/۴؛ کتاب النبى، اعظمی ص ۵۵ (نیز بنگرید: العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، فاسی، چ قاهره ۲۸۹/۴-۲۹۰).

مقابلہ کنید: ابن الجوزی، صفة الصفة ۳۶۸/۱؛ نیز به کتاب وی به نام تلقیح فہوم اهل الأثر، ص ۷۰، بنگرید.

خالد گوید: برادرم ولید بن الولید همراه پیامبر خدا(ص) داخل عُمرة القُضیة گشته بود و به دنبال من آمد و مرا نیافته بود. وی نامه‌ای با متن زیر، برای من نوشته بود: به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

اما بعد، من شگفت‌آورتر از این ندیده‌ام که با آن خردی که در تو هست، چگونه اندیشه تو از اسلام روی گردانیده است! آیا کسی هست که به آیین اسلام، ناآگاه باشد؟ پیامبر خدا درباره تو از من پرسش نمود و گفت: خالد کجاست؟ گفتم: خدای تعالی او را خواهد آورد. وی گفت: چنوبی نباید اسلام را شناخته باشد. اگر او دشمنی و خشم خود را همراه مسلمانان نسبت به مشرکان به کار گرفته بود، برایش بهتر بود و ما نیز او را بر دیگران، مقدم داشته بودیم. از این‌رو، ای برادر آنچه را که از دست داده‌ای، دریاب. جایگاههای والا و شایسته‌ای از دست تو رفته است.<sup>۲</sup>

۱. عُمرة القُضیة که به آن، غزوة القُضیة و عُمرة القضاء نیز گویند، حج عُمرة‌ای بود که به‌عنوان گزاردن قضای عُمرة‌ای که در سال ششم هجری از مسلمانان فوت شده بود، انجام گرفت. آن سال مسلمانان به درخواست کافران قریش و بر پایه پیمان صلح خدیبه، بی‌گزاردن عُمرة، از مکه بازگشتند و در ذیقعدة سال بعد، به مکه رفتند و سه روز به انجام دادن حج عُمرة سرگرم شدند. (المغازی، واقدی ۷۳۱/۲ و پس از آن؛ نیز بنگرید: پیمان خدیبه ش ۱۱ بند ۸). م.

۲. واقعی دربارهٔ اسلام آوردن عمرو بن عاص و خالد بن ولید می‌نویسد: آن دو هر یک بی‌آنکه از قصد دیگری آگاه باشد، برای گرویدن به اسلام، به سوی مدینه به‌راه افتاده بودند. در محلی به‌نام «الهنّة» بهم برخوردند. سپس آنان همراه مرد دیگری به نام عثمان بن طلحه، در آغاز ماه صفر سال هشتم هجرت، به مدینه رسیدند و در حضور پیامبر اکرم (ص)، اسلام پذیرفتند (المغازی ۷۴۱/۲-۷۴۵). م.

### (۱۳-۱۳/الف- ۱۴)

(۱۳) نامهٔ قریش به پیامبر خدا دربارهٔ برداشتن شرط بازگردانی  
(۱۳/الف) نامهٔ عمر به مسلمانان ناتوان در مکه (به حاشیه بنگرید)  
(۱۴) فرمان پیامبر خدا به ابوبصیر دربارهٔ بازگشت به مدینه

ابن‌هشام ص ۷۵۲-۷۵۳؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۳۰۵/۱.

چون پیامبر خدا (ص) ابوبصیر را همراه دو فرستادهٔ قریش به مکه بازگردانید، وی به راه خود ادامه داد تا به ذوالحلیفه<sup>۱</sup> رسید، در آنجا یکی از آن دو فرستاده را کشت... سپس از آنجا بیرون رفت تا در عیص<sup>۲</sup> از ناحیهٔ ذی‌المزوه<sup>۳</sup>، در کنار دریا که بر سر راه قریش به شام بود، فرود آمد.

سخن پیامبر دربارهٔ ابوبصیر که گفت: «چه مرد دل‌آوری است! اگر او یارانی می‌داشت، مردی رزمجو و ستیزه‌گر می‌بود»<sup>۴</sup>، به گوش مسلمانان گرفتار در مکه، رسید. آنان در عیص خود را به ابوبصیر رساندند و نزدیک به هفتاد تن بر وی گردآمدند<sup>۵</sup>. اینان کار را بر قریش، دشوار کرده بودند. بر هر یک از ایشان که دست می‌یافتند، می‌کشتند و به هر کاروانی که برمی‌خوردند، آن را از آن خود می‌ساختند. تا آنکه قریش دربارهٔ بستگان خویش، به پیامبر نوشتند و گفتند: ایشان را در پناه خود گیر که «ما نیازی به آنان نداریم».

پیامبر خدا (ص) به ابوبصیر دستور داد که به مدینه بازگردد. وی در بستر مرگ بود که نامهٔ پیامبر را خواند و درگذشت؛ ولی دیگر همراهان وی، به مدینه بازگشتند.  
متن این نامه‌ها برای ما نقل نشده است.

۱. ذوالحلیفه: به صیغهٔ تصغیر و «ف»، روستایی است که تا مدینه، شش یا هفت میل فاصله دارد و میقات مدینه از آنجاست (یاقوت، ۳۱۴/۲). م.

۲. عیص: به کسر «ع» و سکون «ی» نام جایی است در سرزمین بنی‌سُلَیم، و آبی نیز در آنجا هست (یاقوت، ۷۵۳/۳؛ بنگرید: الجبال والأمكنة ص ۱۶۸). م.

۳. ذی المروة: دهی است در وادی القری. نیز گفته‌اند: میان خنسب و وادی القری (یا قوت، ۵۱۳/۴: الجبال والأمكنة ص ۹۳) م.
۴. متن «وَبَلَّغْنَا أُمَّهُ مَخْشٍ». وَبَلَّغْنَا: سخنی است که هنگام شگفتزدگی بر زبان آرند، و در اصل وی لأمه بوده است و مخش: کسی که بسیار جنگ‌افروز باشد (الفائق، ۲۸۴/۱) م.
۵. مقریزی می‌افزاید: عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بود که سخن پیامبر درباره دلیری ابوبصیر را به مسلمانان گرفتار مکه نوشت و ایشان را از جایگاه ابوبصیر در ساحل دریا آگاه ساخت؛ و سرانجام، آنان نیز به ابوبصیر پیوستند.

(۱۴ / مکرر)

### نامه پیامبر (ص) به قریش

بنگرید: ش ۲۲ در مقدمه متن عربی چاپ سوم، این سند از افزوده‌های چاپ چهارم است.

(۱۴ / الف)

### نامه حاطب<sup>۱</sup> به قریش

السَّهیلی ۲/۲۶۶. مقابله کنید: یعقوبی ۵۸/۲؛ بس ۱/۲ ص ۹۷؛ مسلم ۳۶/۴۴ ش ۲۴۹۴؛ انسب، بلانری ۱/۳۵۴؛ إمتاع الأسماع مقریزی ۱/۳۶۲؛ به ص ۸۰۹-۸۱۰؛ المطالب العالیة، ابن حجر ش ۳۷۷۹، ۴۳۶۵ (از ابی‌غلی)؛ إرشاد الساری، قسطلانی ۳۸۲/۶؛ مغازی، واقدی ورق ۱۸۰/ب.

«پیامبر (ص) به پیکار مکه مصمم گشت و گفت: بار خدایا خبرها را از ایشان - یعنی قریش - دور دار. حاطب بن ابی بلتعه، همراه ساره کنیزک ابی لهب نامه‌ای برای قریش فرستاد تا آنها را از رفتار و آهنگ پیامبر (ص) آگاه سازد. جبریل فرود آمد و رسول خدا را از کرده حاطب آگاه ساخت. پیامبر علی بن ابی طالب و زبیر را روانه کرد و گفت: «نامه را از وی بازگیرید. آن دو، به آن زن که از راه برگشته بود و بیراهه می‌رفت، رسیدند و دریافتند که وی نامه را در لابه‌لای موها یا چنان که گفته‌اند در شرمگاهش پنهان کرده بود.» سهیلی گفته است: گفته‌اند که متن نوشته چنین بوده است: پیامبر (ص) با لشکری چون شب، بر شما روی آورده است و چون سیل، راه می‌پوید، سوگند به خدا که اگر وی خود تنها به سوی شما راه پیموده بود، بی‌گمان خداوند او را بر شما پیروز می‌گردانید؛

زیرا خداوند، آنچه را که به وی وعده کرده است، به انجام خواهد رسانید.

در تفسیر ابن‌سَلَام است که در نامه چنین آمده بود:

پیامبر، محمد یا به سوی شما و یا به سوی دیگران لشکر کشیده است. از این‌رو، من به شما هشدار می‌دهم.

روایت واقدی: حاطب به سه تن: صَفْوَان بن اُمیة، سَهیل بن عمرو و عِکْرَمَة بن ابی جهل نامه نوشت که: پیامبر (ص)، میان مردم اعلام جنگ داده است و به باور من، جز شما آهنگ مردمی دیگر را در سر ندارد. خواستم که با فرستادن این نامه، حق نعمتی نزد شما داشته باشم. وی نامه را به زنی به نام کنود از قبیله مُزَینَه از مردم عرج داد و با وی قرار نهاد که چنانچه نامه را برساند، يك دینار به وی بدهد.

۱. حاطب پسر ابی بَلْتَعَة لُحْمی: صحابی است که در همه جنگها همراه پیامبر بود. وی از بهترین تیراندازان صحابه و سوارکاری ماهر بود. پیامبر (ص) نامه خود به مَقْوَس فرمانروای اسکندریه را با وی فرستاد. وی در سال سی هجری در سن شصت و پنج سالگی در مدینه درگذشت و عثمان بن عفان بر وی نماز خواند (ابن سعد، ج ۸۰/۳؛ یعقوبی، ۶۲/۲؛ کتاب الاموال، ش ۶۳۲؛ ابن اسحاق (ترجمه قاضی ابرقوه) ۱۰۶۴/۲؛ الاعلام، ۱۶۳/۲). م.

(۱۴/ب)

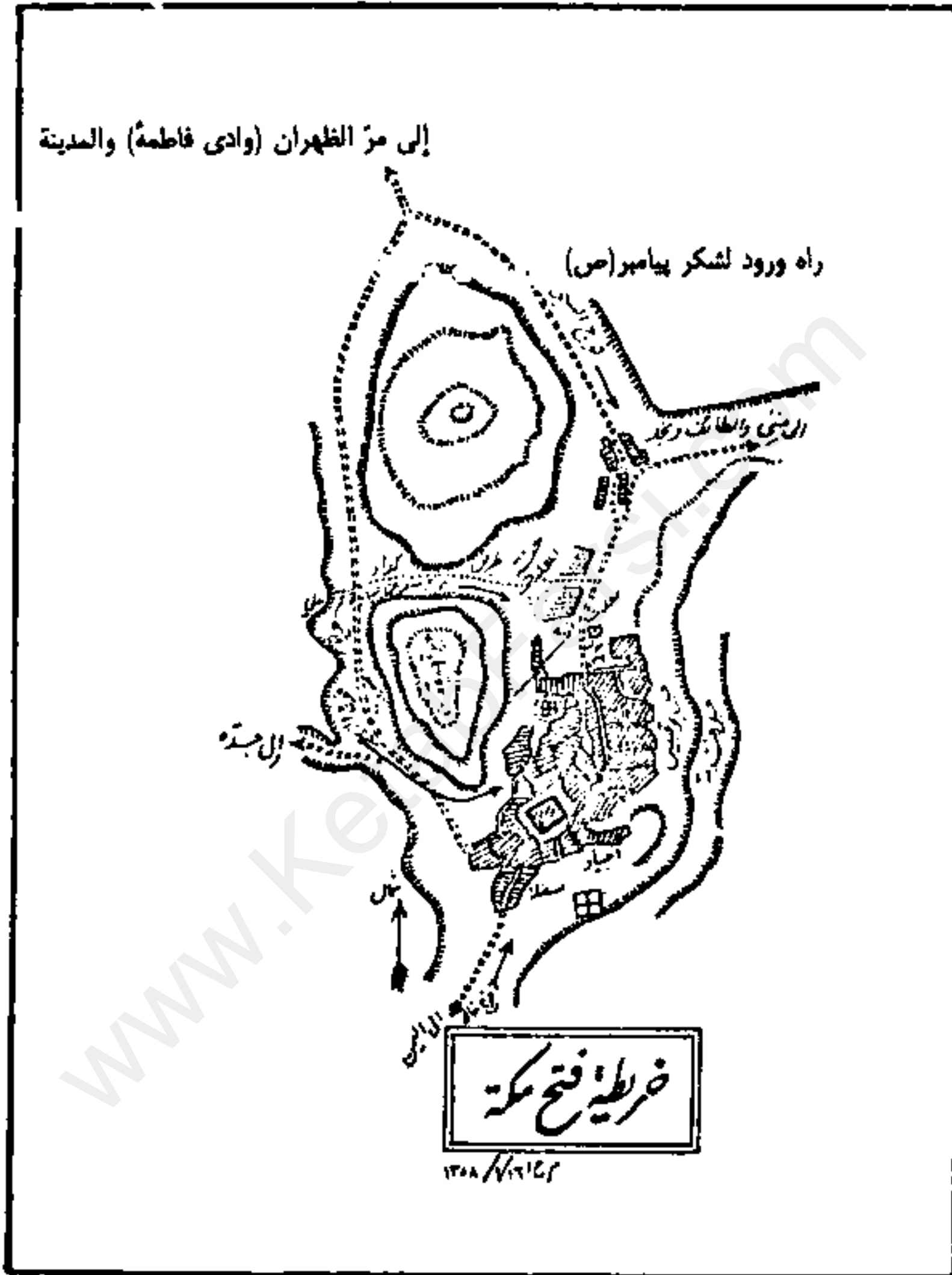
## خطبه پیامبر (ص) در روزهای گشودن مکه

صحیح بخاری ۲/۳۹۷، ۲/۷/۴۵؛ بد ۹۰/۱۱، ۳/۲۴، ۴/۳۸؛ المحنث الفاضل، رامهرمزی (نسخه خطی) باب کتاب، ورق ۳۲ ب (نسخه چاپی ص ۳۶۳-۳۶۴)؛ تقییدالعلم، خطیب بغدادی ص ۸۶؛ ایشاد الساری، قسطلانی ۱۶۸/۱؛ عمده القاری، عینی ۵۶۷/۱؛ فتح الباری، ابن حجر ۱۸۴/۱؛ جامع بیان العلم، ابن عبدالبر ۷۰/۱؛ ترمذی ۱۱۰/۲؛ أسد الغابة، ابن اثیر ۳۸۴/۲. مقابله کنید: البخاری ۱/۳۷/۳، ۱/۷/۴۵؛ بد ۳/۲۴؛ ترمذی ۱۲/۳۹ ش ۲؛ بعث، کنی ش ۳۷۰.

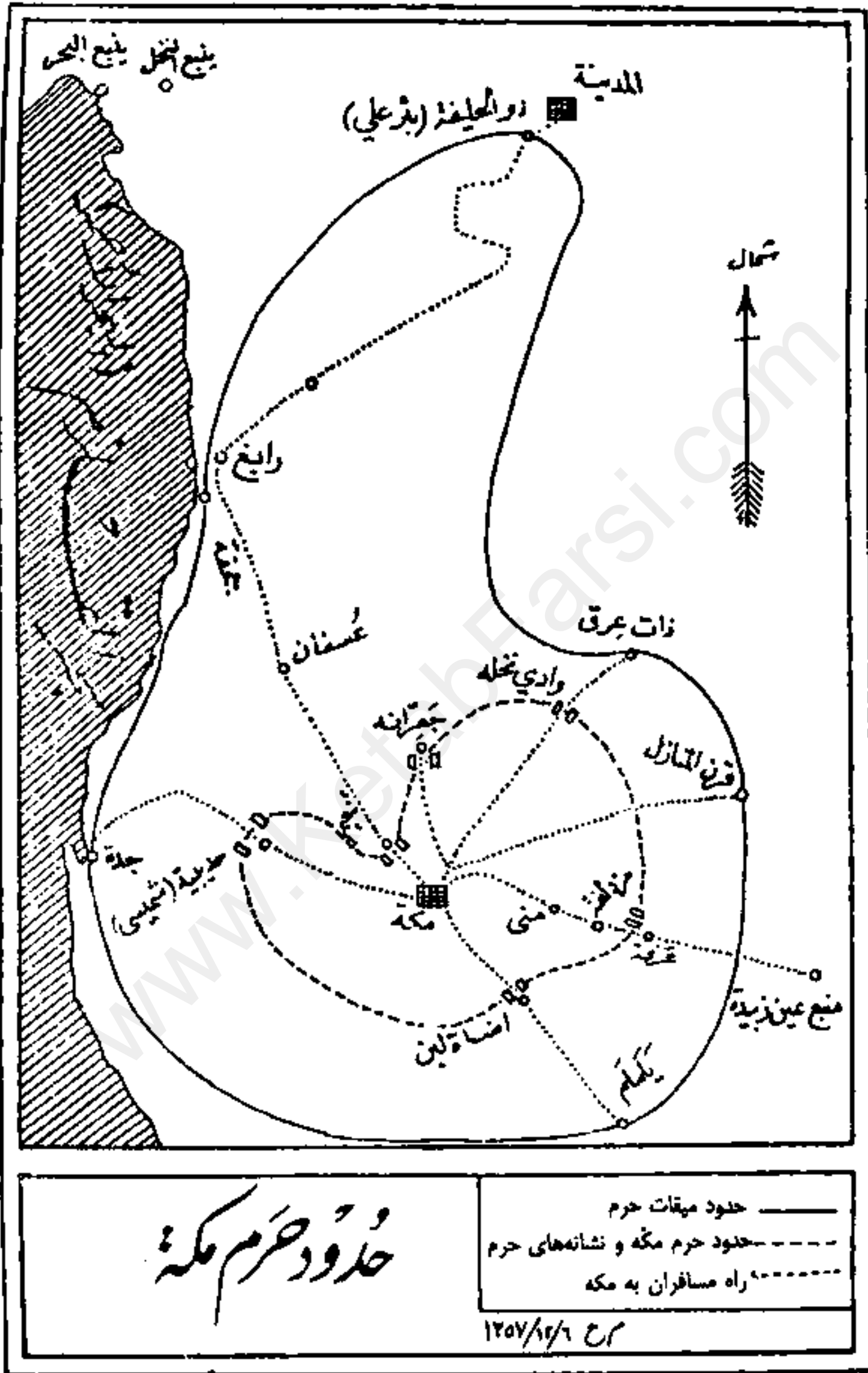
در سال گشودن مکه، خزاعه مردی از قبیله لیث را به انتقام خون یکی از کسان خود که بدست ایشان کشته شده بود، کشتند. پیامبر (ص) را از این کار، آگاه ساختند. وی بر مرکب خویش سوار گشته خطبه‌ای ایراد کرد و گفت:

خداوند، کشتار یا: (فیل)<sup>۲</sup> را از مکه دور داشت — تردید از ابو عبدالله (یعنی از خود امام بخاری) است — ولی پیامبر خود (ص) و مؤمنان را بر آن چیره گردانید. هان بدانید که گشودن آن، پیش از

### نقشه گشودن مکه



حدود حرم مکه





من بر کسی روا نبود و پس از من نیز بر کسی روا نخواهد بود؛ و تنها در ساعتی از روز که همین ساعت است، چیره گشتن بر آن شهر، بر من حلال گشت. مکه حرم است و بوته‌های خاردار آن را نباید چید و درختان آن را نباید برید... خار بر زمین ریخته آن (یا: چهارپایان یافت‌شده<sup>۳</sup> آنجا) بهجز بر مُعَرَّف<sup>۴</sup>، بر کسی دیگر روا نیست. چنانچه کسی کشته شود، یکی از بهترین دو کار همسان را می‌توان انجام داد: یا برای وی خونبها گرفت و یا کشنده را کشت. مردی از مردم یمن آمد و گفت: «ای پیامبر خدا! این خطبه را برای من بنویس. پیامبر (ص) گفت: آن را برای ابوفلان<sup>۵</sup> بنویسید. یکی از مردان<sup>۶</sup> قریش گفت: ای پیام‌آور خدا! بهجز «إذخِر»<sup>۷</sup> که ما آن را در خانه‌ها و گورهای خویش می‌نهمیم. پیامبر گفت: «بهجز «إذخِر»».

در روایت بخاری ۱/۷/۴۵ آمده است: «گمشده آن، جز بر مُعَرَّف، بر هیچ کس دیگر روا نیست». نیز در همان کتاب است: «درختان خاردار آن را نباید برید؛ و شکار آن را نباید رمانید و گمشده آن، تنها بر مُعَرَّف حلال است. نیز گیاه تر آن را نباید چید. پس عباس گفت: ...<sup>۸</sup>»  
در روایت دیگر بخاری ۲/۷/۴۵ آمده است...<sup>۹</sup>

۱. این کلمه در متن به اشتباه، «قال» چاپ شده اما به قیاس دیگر موارد باید «قابل» بوده باشد که به همین وجه ترجمه شد. م.
۲. اشاره است به حمله ابرهه با فیل به مکه و عذابی که خداوند بر سر او و سپاهش فرستاد. م.
۳. متن «ساقطتها» در زمخشری و لسان، «لَقَطَّتْهَا» آمده است (الفائق ۳۹۱/۱؛ لسان ۴۲۲/۳ «نشده»). م.
۴. کلمه المُشَدِّد در متن، به معنی مُعَرَّف است. خلیل بن احمد می‌نویسد: «أَنْشَدْتُ الضَّالَّةَ: عَرَفْتُهَا»: چهارپای گم‌گشته را به مردم شناساندم (کتاب‌العین ۲۴۳/۵، الفائق، همان؛ لسان، همان). م.
۵. برپایه تصریح برخی از مآخذ این خطبه، آن شخص، ابوشاه یمنی بوده است.
۶. ابوداود می‌گوید: آن مرد، عباس عم پیامبر بوده. بنگرید ص ۹۱ متن، پانویست ۱.
۷. الإذخِر: گیاه یا بوته خوشبویی است که ساییده آن را به مواد خوشبو می‌افزایند (کتاب‌العین ۲۴۳/۴؛ لسان ۳۰۳/۴). م.
۸. تکرار همان گفته یادشده درباره گیاه «إذخِر» است. م.
۹. در این روایت بخاری نیز چیزی افزون بر آنچه که گفته شد، نیست. تنها نام ابوشاه، مردی یمنی که درخواست کرده بود خطبه پیامبر را برای او بنویسند؛ و نام ابوعبدالله که از وی پرسیده‌اند: چه چیزی برای وی نوشتند؟ و او پاسخ داد: همین خطبه را، در آن آمده است. م.

(۱۴/ج)

## پیمان با یهود مدینه

إمتاع الأسماع، مقریزی، ۱۱۰/۱؛ و همان کتاب (نسخه خطی کوپرولو، استانبول) ص ۱۴۱۳.

یهود به قصد شکوه از آن رویداد - [یعنی کشته‌شدن کعبا بن أشرف] - نزد پیامبر آمدند. پیامبر (ص) گفت: اگر او نیز مانند هم‌اندیشان خود گریخته بود، به‌ناگاه کشته نمی‌شد. ولی او ما را آزار داد و در شعر خود به ما ناسزا گفت؛ در صورتی که از هیچ‌یک از شما چنین کاری سر نزده است که در پی آن، شمشیر به میان نیامده باشد. پیامبر ایشان را به نوشتن پیمان‌نامه‌ای میان خود و آنان که بر پایه محتوای آن، رفتار کنند، فراخواند. سپس یهود، میان خود و پیامبر اسلام (ص) پیمان‌نامه‌ای نوشتند.

متن این پیمان‌نامه، به‌دست نیامده است.

۱. کتب پسر اشرف یهودی شاعر، از دشمنان پیامبر اسلام بود که پس از جنگ بئر، به مکه رفت و برای کشتگان قریش، سوگنامه‌ای سرود. سپس به مدینه بازگشت و در آنجا به‌دست چند تن از مسلمانان، به‌ناگاه کشته شد (السیرة النبویه، ۵۴/۳-۶۱ به اختصار). م.

۱۵

به یهود خیبر<sup>۱</sup>

ابن هشام ص ۳۷۶-۳۷۷؛ ابن طولون ش ۱/۹؛ عمخ ش ۱۳۶، به نقل از ابونعیم؛ الزیلعی ش ۷ (به نقل از ابونعیم)؛ کنز العمال، ج ۵ ش ۵۵۱۳-۵۵۱۴؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی کوپرولو، استانبول) ص ۱۰۳۸.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا، یار و برادر موسی و گواه راستی پیامبری و پیامهای آسمانی وی، هان ای گروه پیروان تورات! بی‌گمان خداوند به شما گفته است و به‌یقین، آن گفته را در کتاب خویش خواهید یافت که: «محمد فرستاده خداست و همراهان وی، بر کافران سختگیر و نسبت به هم‌کیشان خود دلسوز و مهربانند؛ در راه دستیابی به عنایت و خشنودی خدا، ایشان را می‌بینی که در رکوع و سجوداند؛ جای سجده بر چهره‌هایشان، نمودار ایمان ایشان است؛ آنچه گفته شد، نشان

یاران محمد(ص) در تورات و انجیل است. همچون کشته‌ای که جوانه‌ها پدید آورد و بدانها نیرومند و ستبر گردد و استوار بر ساق خود بایستد و کشاورزان را شگفتزده کند و سبب خشم کافران گردد. خداوند به مؤمنان نیکوکار و استوار بر ایمان خویش، وعدهٔ آمرزش گناهان و پاداش بزرگ داده است»<sup>۲</sup>.

شما را به خدا و به کتاب آسمانی‌تان و به آن کس که به گروه‌های یهود پیش از شما ترنجبین سید و بلدرچین (یا مرغ بریان)<sup>۳</sup> خورانید، سوگند می‌دهم؛ شما را به آن کس که دریا را برای پدرانتان خشک‌انید تا شما را «از فرعون و کردار او» رهایی بخشید<sup>۴</sup>، سوگند می‌دهم به من بگویند که: آیا در کتابی که خداوند برایتان فرو فرستاده است، این معنی را که: به دین محمد درآید، نمی‌یابید؟ اگر آن معنی را در کتاب خود نمی‌یابید، بر شما الزامی نیست. «بهراستی که استواری بر راه راست، از گمراهی، آشکار گشته است»<sup>۵</sup>. از اینجاست که شما را به‌سوی خدا و پیام‌آور او فرامی‌خوانم.

۱. خَیْبَر که در جنگ پیامبر(ص) از آن سخن رفته، ناحیه‌ای در هشت منزلی مدینه، بر سر راه شام است. این نام، بر استانی که هفت دژ و کشتزارها و خرماینبهای بسیاری را دربر می‌گیرد، اطلاق می‌گردد. این استان در سال هفتم هجری بعدست پیامبر اسلام، گشوده شد (یاقوت، ۵۰۳/۲ - ۵۰۴). م.
۲. سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۹. نیز بنگرید: (تفسیر القرآن الکریم ص ۴۸۱). م.
۳. بنگرید: واژه‌نامهٔ پایان کتاب «سَلَوَى». م.
۴. الهامی است از آیهٔ ۱۱ سورهٔ تحریم. م.
۵. بقره، ۲۵۶. م.

## ۱۶-۱۶/الف

### نیز به یهود خیبر

ابن هشام ص ۷۷۸؛ موطأ مالک؛ باب القسامه؛ عمخ ش ۱۲۵؛ الطرق الحکمیة، ابن قَیْم ص ۱۸۸. مقابله کنید: طبری ص ۱۵۸۹-۹۰؛ بخاری ۱۵/۹۳، ۳۸/۹۳؛ مسلم ۶/۲۸، ش ۱۶۶۹.

هنگامی که انصار با پیامبر اسلام سخن گفتند، وی به یهود خیبر نوشت:  
 بی‌گمان او در میان خانه‌های شما کشته شده است؛ از این‌رو یا خونبهای وی را بپردازید؛ یا بدانید که به دشمنی و پیکار با خدا برخاسته‌اید.<sup>۲</sup>  
 یهود در پاسخ پیامبر نوشتند: به خدا سوگند یاد می‌کنیم که نه او را کشته‌ایم و نه کشته‌ او را

می‌شناسیم. پس پیامبر خدا خود، خونبهای وی را پرداخت.

۱. درباره کشته‌شدن عبدالله پسر سهل سخن گفتند. عبدالله مردی از انصار، برای آوردن خرما به خیبر رفته بود که در آنجا به گونه‌ای نهانی کشته شد. خویشان عبدالله برای دادخواهی نزد پیامبر آمدند. چون قاتل وی شناخته نشد، پیامبر اسلام (ص) خود، خونبهای او را که یکصد شتر بود، به صاحب خون داد (السیرة النبویه، ۳/۳۶۹-۷۰). م.
۲. بنگرید: (الکشاف، ۱/۳۲۲، ذیل آیه ۲۷۹ از سوره بقره). م.

## ۱۷

### سه‌مهای اموال خیبر

مغازی واقدی ورق ۱۵۸ (نسخه چاپی ص ۶۹۴-۶۹۵)، (پیامبر خدا از خمس اموال خیبر، به‌اندازه یکصد بار شتر<sup>۱</sup> برای خوراک رهاویها<sup>۲</sup>، سفارش کرد<sup>۳</sup>؛ نیز برای داریها<sup>۴</sup> که ده تن از بنی‌الذار بودند... در حدود یکصد بار شتر و برای اشعریها نیز در حدود یکصد بار شتر، سفارش کرد).

مقابله کنید: ابن‌هشام ص ۷۵۵-۷۷۶؛ بس ۲/۱ ص ۷۶ برای رهاویان؛ النهایة، ابن‌اثیر، «جدد». در آن آمده است: «به‌اندازه یکصد بار شتر، برای اشعریان؛ نیز به‌اندازه یکصد بار شتر، برای شیبیان»، جاذ به‌معنی چینه شده از درخت خرماست.<sup>۵</sup>

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این است آنچه محمد فرستاده خدا اعطا کرده است:

به ابی‌بکر بن قحافه، یکصد بار شتر، به عقیل بن ابوطالب، یکصد و چهل بار شتر و به فرزندان جعفر بن ابوطالب، پنجاه بار شتر داد. به زبیه بن حارث، یکصد بار شتر، به ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب یکصد بار شتر، به صلت بن مخزومه بن المطلب، سی بار شتر، به ابی‌تبقه پنجاه بار شتر، به رکانة بن عبد یزید، پنجاه بار شتر، به قاسم بن مخزومه بن مطلب، پنجاه بار شتر، به مسطح بن اثاثه بن عباد و خواهرش هند، سی بار شتر، به صفیه دخت عبدالمطلب، چهل بار شتر، به بخینه دختر آرتبن مطلب، سی بار شتر، به ضباعة دختر زبیر بن عبدالمطلب، چهل بار شتر، به حصین و خدیجه و هند فرزندان عبیده بن الحارث، یکصد بار شتر، به ام‌الحکم دختر زبیر بن عبدالمطلب، سی بار شتر، به ام‌هانی دختر ابوطالب، چهل بار شتر، به جمانه دختر ابوطالب، سی بار شتر، به ام‌طالب دختر ابوطالب، سی بار شتر، به قیس بن مخزومه بن مطلب، پنجاه بار شتر، به دو پسر ارقم، پنجاه

بار شتر، به عبدالرحمن بن ابی بکر، چهل بار شتر، به ابی بصره، چهل بار شتر، به ابی حَبِیش، سی بار شتر، به عبدالله بن وَهَب و دو پسر او، پنجاه بار شتر داد که سهم دو پسر او، چهل بار شتر بود. به نَمِیلَه کَلْبِیّ از بنی لیث، پنجاه بار شتر، به امّ حَبِیبَه دخت حَبَش، سی بار شتر، به ملکّان بن عَبْدَه، سی بار شتر و به محیصه بن مسعود، سی بار شتر داد.

۱. وَسَق: به فتح و کسر «و» شصت صاع یا یک بار شتر است (ابویوسف، ۵۹؛ ابن سیده، المحکم، ۳۲۶/۶).
۲. بنی رَهاه تیره‌ای از مَنحَج بودند که در یمن زندگی می‌کردند و مورد توجه پیامبر بودند (ابن هشام، ۳۶۵/۳؛ الاشتقاق ص ۴۰۵؛ جمهره ص ۴۱۲-۴۱۳). - م.
۳. پیامبر (ص) به هنگام مرگ، تنها درباره سه قبیله: بنی رَهاه، داریها و اشعریها سفارش کرد (ابن هشام، ۳۶۵/۳). - م.
۴. داریون یا بنی الذّار: تیره‌ای از قبیله لَحْم قحطانی و منسوب به الذّار پسر هانی بن حَبِیب بن نَمَارَه بن لَحْم بودند. تمیم بن اوس داری همراه نه تن از افراد قبیله خود از شام نزد پیامبر آمده و اسلام پذیرفته بود. گفته‌اند: که الذّار، نام بُتی نیز بوده است (ابن هشام، ۳۶۷/۳-۶۹؛ الاشتقاق ص ۱۵۵؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۷۵؛ جمهره ص ۴۷۶ و ۴۷۷؛ قبائل العرب، ۳۷۰/۱ (به نقل از نهاییه الأرب، نُویری، ۳۰۵/۳؛ العقد القرید، ۸۴/۱؛ تاریخ ابی الفداء، ۱۰۹/۱). - م.
۵. یقال: لفلان أرضٌ جادٌ مائةٌ وسقٌ، أي تُخرجُ مائةٌ وسقٌ إذا زُرعت. وفي الحديث: أنه أوصى بجادٌ مائةٌ وسقٌ للأشعريين و... الجادُ بمعنى المجدود أي نخلًا يُجذُّ منه ما يبلغُ مائةً وسقٍ (السان ۱۱۲/۳) یعنی گفته می‌شود که فلان کس دارای زمینی است... یعنی اگر کاشته شود، یکصد بار شتر، فراورده خواهد داد. در حدیث آمده است که وی (ص) برای اشعریان به اندازه یک بار شتر سفارش کرد و... جادٌ به معنی مجدود است یعنی خرماهایی که به اندازه یکصد بار شتر از آنها، خرما چیده می‌شود. - م.
۶. وی همان است که پیش از اسلام آوردن خود، از پیامبر خواسته بود که با وی کشتی گیرد، و پیامبر دو یا سه بار، او را بر زمین زده بود (الاشتقاق ص ۸۷؛ الاستیعاب (به نقل از حاشیه الاشتقاق، همان صفحه). - م.

## ۱۸

### تقسیم گندم خیبر

ابن هشام ص ۷۷۶

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.

شرح تقسیم مقداری از گندم خیبر که محمد پیامبر خدا (ص) به زنان خویش داد: وی یکصد و هشتاد بار شتر گندم، میان زنان خود بخش کرد. به فاطمه (ع) دختر پیامبر خدا (ص) هشتاد و پنج بار شتر، به آسامه<sup>۱</sup> بن زید، چهل بار شتر، به مقداد<sup>۲</sup> بن أسود، پانزده بار شتر و به امّ رُمَیْثَه، پنج بار شتر، گندم داد.

## عثمان بن عفان و عباس، گواه گشتند و عباس بنوشت.

۱. ابومحمد أسامه پسر زیدبن حارثه کنانی (۷ ق. ه - ۵۴ ه) صحابی بلندپایه، در مکه زاده شد و با اسلام تربیت یافت. پیامبر خدا او را بسیار دوست می‌داشت. با پیامبر به مدینه هجرت کرد، در آخر حکومت معاویه، در جرف درگذشت (الأعلام، ۲۸۱/۱-۸۲؛ نیز بنگرید: ابن هشام، ۳۱۳/۳؛ ابن سعد، ۴۲/۴؛ تهذیب ابن عساکر، ۳۹۱/۳-۳۹۹). م-.
۲. ابو عمرو مقداد پسر عمرو معروف به مقدادبن أسود کندی بهرانی خضرمی (۳۷ ق. ه - ۳۳ ه)، از دلاوران و یکی از هفت تن صحابه نخستین پیامبر اسلام (ص) بود. وی نخستین کس بود که سواره در راه خدا پیکار کرد. پیامبر (ص) گفت: خداوند به من فرمان داده است که چهار کس را دوست بدارم: علی، مقداد، ابونور و سلمان. مقداد در نزدیکی مدینه درگذشت و پیکر او را به مدینه بردند و در آنجا به خاک سپردند (الأعلام، ۲۰۸/۸؛ نیز بنگرید: ابن هشام، ۲۹۴/۳؛ الاستقاق ص ۴۵۹؛ جمهره ص ۴۴۱). م-.

### الف/۱۸

## عمر بن خطاب دارایی خود از اموال خیر را وقف می‌کند

- المصنف عبدالرزاق ج ۱ ش ۱۹۴۱۶-۱۹۴۱۷؛ سنن دارقطنی، کتاب الأحباس ۵۰۶/۲.  
مقابله کنید: بخاری ۱/۱۲/۴۰، ۱۹/۵۴، ۱۲/۵۵، ۱۲/۵۵، ۲۸/۵۵، ۲۹/۵۵، ۳۳/۵۵ عنوان - فتح الباری لابن حجر ۳۰۹/۵ (به نقل از عمر بن شیبّه و ترمذی)؛ بد  
۱۳/۱۸؛ جامع معمر رقی مصنف عبدالرزاق ش ۲۰۰۵۸.

بخاری تصریح کرده است (کتاب ۵۴) که عمر بن خطاب در خیر به زمینی دست یافت. نزد پیامبر آمد تا درباره آن از وی دستوری گیرد و گفت: ای پیامبر خدا! من در خیر زمینی به دست آورده‌ام که به باور خود، هیچگاه به مالی گرانمایه‌تر از آن، دست نیافته‌ام. درباره آن، چه دستوری به من می‌دهی؟ پیامبر گفت: اگر می‌خواهی اصل آن را (به وقف) نگاه دار و بهره آن را بر نیازمندان تصدّق کن. گفت: عمر آن را بگونه‌ای تصدّق کرد که فروخته و بخشیده نمی‌گردد و کسی از آن ارث نمی‌برد. وی آن را در راه خدا به نیازمندان، نزدیکان خود یا نزدیکان پیامبر (نوی القربی)، در راه آزادساختن بردگان و ابن سیل و میهمان داد؛ و کسی که به سرپرستی آن می‌پردازد نیز می‌تواند بگونه‌ای پسندیده، بی‌آنکه آن را دارایی خویش بیندارد، از آن، بهره گیرد. گوید: درباره معنی «غیر مُمُول» با ابن سیرین سخن گفتم. گفت: غیر متائل مالا، (یعنی آن را دارایی خویش نداند)<sup>۲</sup>.

بخاری (کتاب ۵۵) آورده است: عمر در زمان پیامبر خدا (ص) مالی از آن خویش را که به آن «ثمنغ» می‌گفتند و خرمازار بود، در راه خدا داد. پیامبر خدا (ص) به وی گفت: آن را با اصلش بده که قابل فروش و بخشش نباشد و کسی از آن ارث نبرد، ولی از میوه آن، نیازمندان بهره‌مند گردند.

از این‌رو، عمر آن را در راه خدا داد و گفت: این ملك را در راه خدا، برای آزاد کردن بردگان، به تهیدستان، میهمانان و ابن‌سبیل و نزدیکان (بهوقف) دادم. کسی که به سرپرستی آن پردازد، نیز می‌تواند به شکلی پسندیده، بی‌آنکه آن را دارایی خویش بشمار آورد، از آن بخورد یا به دوست خود بخوراند. عبدالرزاق، شماره ۱۹۴۱۶.

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، نوشته بنده خدا عمر درباره ملك «ثمغ» است:

چنانچه وی درگذرد، سرپرستی آن، تاخفصه زنده است، با وی خواهد بود. او فرآورده آن را در هر راهی که خدا به‌وی نشان داده است، به کار خواهد بست. پس از مرگ خفصه، سرپرستی آن، با درست‌اندیشان خاندان او خواهد بود. اصل آن را نمی‌توان فروخت یا بخشید. کسی که سرپرستی آن ملك را به عهده می‌گیرد، بی‌آنکه آن را دارایی خویش بیندارد، می‌تواند از آن بخورد یا به دوست خود بخوراند. سرپرست باید آن مقدار از ملك را که بیرون از نیاز اوست، در راه خدا، آن‌گونه که او دستور داده است، به تهیدست کمک خواهند و نیازمندی که از روی پاک‌نهادی، زبان به درخواست نمی‌گشاید، به میهمان و خویشاوند و ابن‌سبیل، بدهد. پس از درگذشت من، مقدار یکصد بار شتر سهمی که محمد(ص) از وادی به من داده و در دست من است و آن را از میان نبرده‌ام، نیز همراه زمین ثمغ، با همان شیوه، به کار گرفته شود. چنانچه سرپرست ثمغ بخواند، می‌تواند برای کار کردن در زمین آن، برده بخرد. این نوشته را معیقیب نوشت و عبدالله بن ارقم بر آن گواه گشت. عبدالرزاق شماره ۳۱۹۴۱۷.

۱. بنگرید: تیان ۹۷/۲ ذیل آیه ۱۷۷ سوره بقره. م.

۲. غیرمتأثر مالاً به‌معنی غیرمتمول است، بنگرید: الفائق ۲۲/۱. م.

۳. صورت این وقفنامه در روایتهای ابن‌داود و فتح‌الباری نیز با آنچه که یاد شد تفاوت چندانی ندارد؛ جز آنکه در فتح‌الباری، نویسنده آن، خالد پسر سعید یاد شده و جای سهم یکصد بار شتر که به ملك ثمغ افزوده گشته، در خیر بوده است. م.

## امان‌نامه برای یهود بنی‌عادیا از (واحه) تیمان

ابن‌سعد، ۲/۱ ص ۲۹ (ش ۱۰۴۷)؛ الذیلی ش ۶.

مقابله کنید: الخراج، قدامه، ورق ۱۲۰ ب؛ لسان، ریشه «عدا»؛ النهایه، ابن‌ثیر «عدا».



بنگرید: کایتانی، ۵۰/۹؛ اشهرنگر ج ۳ ص ۴۲۱.

بهنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ای است از محمد فرستاده خدا برای بنی‌عادیا: بی‌گمان، اینان با پرداخت سرگزیت، در پناه اسلام خواهند بود. تا آنگاه که شب و روز در کار است<sup>۲</sup>، برایشان ستمی نخواهد رفت و از سرزمین خویش، رانده نخواهند شد.  
و خالد بن سعید، نوشت<sup>۳</sup>.

۱. تیماء: به فتح «ت» سرزمین یا واحه کوچکی است در اطراف شام که میان شام و وادی‌القری، بر سر راه حاجیان شام و دمشق قرار دارد؛ و نژ ستوئل بن عادیا، مشرف بر آن است. در سال نهم هجری هنگامی که مردم تیماء، از آمدن پیامبر اسلام (ص) به وادی‌القری آگاه گشتند، کس به نزد وی فرستادند و با قرار پرداخت سرگزیت، میان ایشان و پیامبر اسلام، پیمان صلحی بسته شد. بر پایه این پیمان، مردم تیماء پذیرفتند که در برابر پرداخت سرگزیت، در جایگاه خود بمانند و زمینهایشان در دست خود آنان باشد. زمانی که عمر، یهود را از جزیرةالعرب بیرون راند، یهود بنی‌عادیا نیز، با ایشان رانده شدند (یاقوت، ۹۰۷/۱-۸۰۸). م.

۲. متن «اللیل مدّ، والنهار فتدّ» مدّ النهار وشدّ النهار: روز بالا آمد (صحاح جوهری «مدّ شدّ»). م.

۳. یعنی این پیمان را خالد پسر سعید نوشت. در پایان بیشتر پیمان‌نامه‌ها که سخن از نویسنده آن به میان آمده، عبارت، همین‌گونه است. م.

۲۰

## مستمری (اقطاع‌گونه‌ای)<sup>۱</sup> برای یهود بنی‌عریض

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۹-۳۰ (ش ۴۷ ب): الذیلتی ش ۷.

مقابله کنید بط ش ۱/۲۱-۲؛ سهیلی ۱۴۲/۱.

بنگرید: کایتانی، ۵۱/۹؛ اشهرنگر، ج ۳ ص ۴۲۱.

بهنام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ای است از سوی محمد فرستاده خدا برای بنی‌عریض که: به هنگام هر درو، ده بار شتر گندم<sup>۲</sup>، و ده بار شتر جو، و نیز در هر سال، پنجاه بار شتر خرما، به‌موقع و بی‌آنکه از مقدار یادشده چیزی کاسته گردد، به ایشان بدهند.  
این نوشته را خالد بن سعید نوشت.